

تاریخ از دیدگاه

ابوعلی مسکویه رازی

(۴۲۱-۵-ق)

جمشید نوروزی

رویه رو بوده است و سپس، دشواری‌های خویش را چون مردی کاردان پذیره شود، و پیش از روی دادن بازشناسد و همواره در برابر چشمان و در دیدگاه خویش بدارد و با آنها هم با همسان و همانندشان رویه رو گردد. فرق بسیار است میان چنین کس و آن خام و ناآموده که پیشامدرا جز پس از روی دادن بازشناسد، و رویدادها در چشم وی بیگانه آیند، چنان که در برابر دشواری‌ها سرگشته شود و از هر رویداد تازه‌ای بی خود گردد. لیک این گونه گزارش‌ها را آمیخته با گزارش‌هایی دیدم افسانه مانند، یا چون مکن‌ها که در آنها سودی جز خواب آوردن، یا سرگرم شدن به تازگی پاره‌ای از آنها نباشد؛ آمیخته بدان‌سان که گزارش‌های درست در میان افسانه‌های تابه شدند، یا پراکنده گشتند، چنان که دیگر سودی نبخشند، و شنوونده یا خواننده، پیسوندی در میانشان بینند، بلکه هنوز همتاشان روی نداده، نکته‌شان فراموش شود، و پیش از آن که تکرار همانندشان، در یاد نگاهشان دارد، از یاد بروند، یا ذهن تنها به شیوه گزارش آنها سرگرم بماند، بی آن که از آنها سودی برد.

از این روی، این کتاب را گردآورده‌ام و آن را تجارب الامم [=آزمون‌های مردمان] نامیده‌ام. کسانی که از جهان بهره‌ای بیشتر برده‌اند، از آن، سودی بیشتر و بهره‌ای بزرگتر برند، مانند وزیران، سرداران سپاه، شهرداران، کارگزاران ویژگان و توده، سپس رده‌های دیگر؛ و آنان را که بهره‌ای اندک باشد، نه کمتر، در تدبیر کارهای خانه و آمیزش با دوستان، و برخورد با بیگانگان از آن سود برند. با این همه، این کتاب از دلنشیینی افسانه‌ها که در آن گونه از گزارش‌هاست و ما آن را رها کرده‌ایم، تهی نباشد.

من با یاد خدا و سپاس او، به گزارش‌هایی می‌آغازم که از روزگار پس از طوفان به مارسیده است. چه به گزارش‌های پیش از آن دل اندک توانیم بست. از روزگار پیش از طوفان، آنچه آورده اند نیز، نهی از آن چیزهایی است که یاد کردن آن را آنگاه کرده‌ایم، و در آغاز این نامه به گردن گرفته‌ایم. از همین روی، از معجزه‌های پیغمبران، که درودهای خداوند بر ایشان باد، و کارهایی که به اعجاز یاد نکرده‌ایم. چه مردم روزگار ما، در پیشامدها پندی از آن توانند گرفت، بار خدایا، مگر آنچه را که کارسازی مردمانه و دور از اعجاز بوده است. نیز رویدادهایی را که از بخت کسان، یا خود به خود، نه به خواست کسی، روی داده‌اند، هر چند پندی در آنها نباشد، یاد کرده‌ایم. از آن روی که انسان این گونه رویدادها، و همانند آن رادر شمار آرد، و در دل و گمان خویش نگاه دارد، تادر نزد او از دفتر پیشامدها و آنچه روی دادن مانندش را چشم می‌دارد، نیفتند. هر چند از پیشامدها بد جز به یاری خدا، بر کثار نتوان بود، و به پیشامد نیک، جز به کارسازی او امید نتوان داشت. چه، او که نامش گرامی است، بهترین کارساز و یاور است.

مأخذ: ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی،

تهران، سروش، ۱۳۶۸ ش، ص ۵۱ تا ۵۳.

ابوعلی مسکویه مورخ مشهور جهان اسلام در اوایل کتاب مشهور خود تجارب الامم درباره تاریخ می‌نویسد: «من چون سرگذشت مردمان و کارنامه شاهان را ورق زدم و سرگذشت کشورها و نامه‌های تاریخ را خواندم، در آن چیزها یافتم که می‌توان از آنها، در آنچه مانندش همیشه پیش می‌آید و همتایش پیوسته روی می‌دهد، پند گرفت. همچون گزارش آغاز دولت‌ها، و پیدائی پادشاهی‌ها، و رخنه‌هایی که سپس در آنها راه یافته، و کارسازی کسانی که آن رخنه‌ها چاره کردند تا به بهترین روز بازگشت، و سستی کسانی که از آن بی‌هش مانندند و رهایش کردند تا کارشان به آشتفتگی و نیستی کشید، و گزارش شیوه‌هایی از این دست، همچون تلاش در آباد کردن کشور، و یک سخن کردن مردم، و راست آوردن پندار سپاهیان، و فریب‌های جنگی و نیرنگ‌های مردان، که گاه به زیان دشمن انجامید و گاه به زنده نیرنگ بازگشت، و گروهی در نزد شهریار بدان پیش افتادند و آنچه دیگران بدان و اپس مانندند، و آنچه آغازی پسندیده، لیک فرجامی ناستوده داشت. و آنچه بازگوئه این بود، یا آغاز و انجام آن یکسان بود، و گزارش شیوه‌های وزیران و سرداران و کسانی که جنگی یا رام کردن مردمی یا چاره کردن کاری یا نگاهداری استانی بدبیشان سپرده شد و نیک از پس آن برآمدند و راه کار بداستند یا بازگوئه این بودند.

نیز دیدم، اگر از این گونه رویدادها، در گذشته نمونه‌ای بیاییم که گذشتگان آن را از آموده باشند و آزمونشان راهنمای آیندگان شده باشد، از آنچه مایه گرفتاری کسانی می‌بود دوری جسته، بدآنچه مایه نیکبختی کسانی دیگر، چنگ زده‌اند. چه کارهای جهان همانند و در خسرو یکدیگرن. رویدادهایی از این دست، که آدمی به یاد می‌سپرد، گویی همگی آزموده خود اوست، گویی خود بدانها دچار آمده و در برخورد با آنها فرزانه و استوار شده است، گویی در هنگامه آنها زیسته و خود با آنها

پیش از سمت

...کرده ایم. نمی خواهیم بگوییم هنر نزد ایرانیان است و بس. ولی شما نگاه به تاریخ ملل دیگر کنید، آنها چه کردند و ما چه کردیم؟ وقتی این نتیجه را می بینیم نباید خجالت بکشیم بلکه باید به بچه هایمان اینها را بگوییم و متوجهشان کنیم تا در مقابل کسانی که می خواهند تو سر ما بزنند که شما چیزی نبودید بایستند. به عنوان طنز یا شوخی مکرراً همه حرفی نسبت به گذشته های خودمان در هر زمینه ای می گوییم و گاه می خندهیم. در حالی که سر همین چیزهایی که ما آنها را بنا نمی دهیم دیگران دارند بحث و تحقیق می کنند. خیلی از سوالات در نظر ما قطعی و محقق می آید و بالنتیه آن ها را قابل طرح نمی دانیم اما آن طرف مرزهای ما کشوری است که ادعای می کنند که زرتشت مال ما بوده است. چون زادگاه زرتشت با آن کشور هم مرزا است و اکنون هم مردم زادگاه زرتشت ترکی حرف می زنند و مردم آن کشور هم ترکی سپس زرتشت ترک بوده و هر ترکی هم به آن کشور متعلق است. یانظری هست که نظامی گنجوی رایک شاعر ترک معرفی کنند ولی آخر کتاب او هست، ما که اختراع نکرده ایم، خمسه نظامی چاپ شده، بینند چند تا کلمه ترکی در آن است. نظر من این است که با این که خودشان در نهادشان می دانند، اما چون عاری از داشتن افراد بزرگ هستند این کارها را می کنند.

- استاد اگر اجازه بفرمایید موضوع صحبت را عوض کنیم. لطفاً درباره سوابق کاری (آموزش) خودتان بفرمایید.

* اوگل خدمتم می بایست به خارج از تهران بروم، من رفتم کرج. آن زمان دهی بود به اسم کرج که حالا شهر بزرگی شده. جمعیتی هم آن جا نمی رفت. یک ماشین سواری طرف «میدان حر» فعلی می ایستاد و صدا می زد کرج، کرج ... وقت تلف می کرد تا پنج نفر پیدا شوند و بروند به کرج. یک کسی هم در کرج بود و فریاد می زد: شهر، شهر ... یعنی تهران.

- در چه سالی؟

* سال ۱۳۲۴. آن جا (کرج) یک مدرسه متوسطه سه کلاسه داشت، یعنی به قول آن روزگار سیکل اوگ. مدرسه دخترانه هم یکی یا دو تا در حد شش ابتدایی، یعنی این که برای دختران تحصیلات متوسطه مقدور نبود. بنده را فرستادند به عنوان معلم. خانمی بود در مدرسه که مدیر مدرسه ابتدایی دختران بود. این خانم اسمش فاطمه بود، فامیلش یادم نیست، خدا خیرش دهد این زن بزرگوار عایقی کرده بود که برای کرج یک مدرسه دخترانه بگیرد، به او گفته بودند که ما با این کار موافق هستیم ولی معلم نداریم، اگر بتوانید کاری کنید که همان معلم معلم دیرستان پسرانه یک سال درس دهنده از سال دیگر بودجه را تأمین می کنیم که معلم بفرستیم. ایشان آمد از من خواهش کرد و من هم رفتم و یک سال در مدرسه دخترانه درس دادم. شاگردان در حدود هشت نفر بیشتر نبودند، چهار نفر در یک طرف و چهار نفر در طرف دیگر می نشستند. این آغاز تحصیلات فراتر از ابتدایی در کرج بود تا امروز، که بحمدنا... دانشگاه دارد.

- در چه سالی؟

* تصور می کنم در حدود سال ۴۰. در آن کمیسیون من بودم، مرحوم مینوی بود، مرحوم محبظ طباطبایی بود، دکتر هدایتی بود که بعداً وزیر آموزش و پرورش شد. یک مقدار از این کتاب ها به اسم دکتر بینا منتشر شده بود که کمیسیون مذکور آنها را رد کرد. بعد تصمیم کلی گرفته شد که اساساً باید برای مدارس متوسطه هم کتاب های یکنواخت بنویسند. بعد تشکیلات جدیدی ایجاد شد و سازمان کتاب های درسی به وجود آمد که اساساً مأمور بود برای دانش آموزان رشته های مختلف کتاب بنویسد و همه آنها هم به صورت منفتح و سنجیده و یک شکل. یعنی بچه هایی که در سرخس یا تبریز یا آبادان بودند همه یک کتاب معین داشتند، روال کارشناس این بود که یک اداره ای به نام «برنامه ریزی های درسی» بود که آن جا مشخص می شد که مثلاً کلاس چهارم دیرستان باید چه مباحثی را بخوانند. آنها موضوعات و سرفصل ها را می نوشتند و ابلاغ می کردند به سازمان کتب درسی که مثلاً در کتاب اوگ راهنمایی این مطالب از تاریخ یا فیزیک یا شیمی وغیره بیاید.

- این اداره خارج از این سازمان بود؟

* بله. خارج بود. یک اداره کل هم بود. آنها برنامه را می فرستادند به سازمان و سازمان هم برای هر یک از این رشته های یک کارشناس داشت که مرحوم بهشتی هم مسؤول و کارشناس ارشد قسم الهیات بود. آقای عسجدی که نمن دانم هست یا نیست مسؤول قسم ریاضیات بود و شریف زاده هم مسؤول فیزیک بود که فوت شد.

- تاریخ چه؟

* آقای گرگانی بود و یک دوست همکلاس ما در دانشسرای

توجهی به جامعه شناسی داشته باشد و به شاگردانان یک چیزهایی پاده بود که اینها به تدریج که بالاتر می‌روند تاریخ را صرف‌آعمال سلاطین ندانند و یک فضای کلی تری برای تاریخ در ذهنشان ایجاد شود. اگر این کار را کردید آن وقت شاگردان تشویق می‌شوند. مطلب تازه‌ای است که بدانند پدرانش چه طور لباس می‌پوشیدند؟ مراسم عروسی شان چگونه بود؟ مراسم تفریحشان چگونه بود؟ اگر یک کسی از آنها می‌مرد چه می‌کردد؟ اینها را اگر برای دانش آموز یا دانشجو بگویید عبرت انگیز است و او به تاریخ علاقه مند می‌شود، اما اگر صراف‌آبه این پیراذیم که شاه عباس چنان کرد و پرسش را کور کرد و غلان کس را کشت و ... خوب شاگرد می‌گوید چه تاریخی است که کسی پسر خود را می‌کشد؟ این قابل خواندن نیست. پس بنابراین تاریخ را به صورت سبک و سرسری نگیریم که شاگرد از این جا بخواند تا آن جا و حفظ کند. تأکید می‌کنم که اگر آموزش تاریخ با این مسائل اجتماعی همراه شود مسلمان‌رغبت انگیزتر خواهد بود و دانش آموزان نیز بهتر گوش خواهند داد. بعداً هم اجازه دهید که شاگرد نظرش را بگوید. شاید هم بتوانند نظرشان را با هم در میان بگذارند. از کم‌بودهایی که ما داریم این است که بچه‌هایمان جرأت خودنشان دادن ندارند. بچه فقط باید گوش کند و بشنود. خوب یکی بگوید بچه‌جان امروز تو درس را بخوان و توضیح بد. البته خود معلم باید بالای سرش باشد و اشکالاتش را بگوید تا او هم بفهمد که کار معلم ساده نیست که این طور باشد که کسی به راحتی بایستد و درس را توضیح دهد. به این ترتیب شاگرد هم قدری به مسائل آشنا می‌شود. بعد هم شاگرد احساس غرور و شخصیتی می‌کند از این که بتواند مطلبی را برای دیگران توضیح دهد. این فرنگی‌ها در کلاس هایشان به بچه‌ها پر و بال می‌دهند که بیا حرف بزن. انشاء بخوان (جلوی هم)، یعنی آغاز صحبت کردن در برابر دیگران که ما ایرانی‌ها اصولاً این رسم را می‌ترسیم چون به ما یاد نداده‌اند. در میان فرنگی‌ها مثلاً این رسم را داریم که به بچه‌من گویند تو بیا این کتاب را خلاصه کن. هم خلاصه کردن و هم بیان کردن و شاگرد که کم کم ترسش می‌ریزد و همین طور به ترتیب در سطوح دیگر هم بالا می‌رود، در حالی که ما وحشت داریم مقابله دیگران صحبت کیم. خیلی از این مطالب هست که می‌توان در کار تاریخ از آن استفاده کرد و تاریخ را از آن صورت خشک قراردادی که این در غلان سال به دنیا آمد و آن در غلان سال چه کرد و که را کشت و ... که خیلی هم دلچسب نیست، بیرون آورد. اگر یک چاشنی از سکه‌شناسی، جامعه شناسی، باستان‌شناسی و سایر علومی که می‌توانند به شما کمک بکنند همراه با تجزیه و تحلیلی در حد فهم شاگرد باشد، مسلمان‌اثر گذار و رغبت‌انگیز است.

- بیخشید استاد یکی از مسائلی که شما فرمودید در مورد مسائل خارجی بود و نقش آنها. به نظر شما تاریخ ایران باید همگام با تاریخ جهان مطالعه شود یا به طور مستقل؟
* اگر می‌رسید به آن قسمت از تاریخ ما که به نحوی با فرنگی‌ها

عالی، که فوت کرده، عباس یمینی شریف. اینها به مناسبت آشنازی که با همکاران خود داشتند افراد شایسته‌ای را دعوت می‌کردند. سپس برنامه را به آنها می‌دادند و آنها هم شروع به نوشتن می‌کردند و کارشناس هم گام به گام با آنها همراه بود و اشکالات را رفع می‌کرد و مسائل لازم را تذکر می‌داد تا این که کتاب آماده می‌شد. آن وقت حق التأییفی به نویسنده داده می‌شد و قبول می‌شد و به مطبعه (چاپخانه) می‌رفت که در سال‌های آخری که من کار می‌کردم در همین سازمان بودم و حالا مثل این که یکی شده‌اند. برنامه ریزی و تألیف کتاب.

- آیا این روش متمرکز وضع را بهتر کرد؟

* مسلمان‌باهر شد (زیرا آن کتاب‌های غیرمتمرکز گاهی اوقات خیلی سرهم بندی بود). مثلاً مرحوم بهشتی از آقای باهتر و عده‌ای دیگر از طبله‌ها و افراد شاخص که هم دست به قلم داشتند و هم تجزیه و تحلیل درستی از مسائل دینی می‌کردند، استفاده می‌کرد و به همین جهت نتیجه کار آنان نصیب همه دانش آموزان کشور می‌شد. در مورد تألیف کتاب متمرکز این نکته را هم اضافه کنم که به نظر من انجام آن خوب است اما در مورد سطوح بالاتر بمنه اعتقاد ندارم که مثلاً در مورد لیسانس هم باید همین کار را کرد.

- استاد در مورد محتوای درس تاریخ چه نظری دارد؟

* در یک برداشت معمولی و سنتی ما فقط از تاریخ همان مسائل خاصی که پادشاه چه کرد و فتح کرد و نکرد و ... را می‌فهمیم. اما در اصل باید تجزیه و تحلیل کنیم که بینیم چرا غلان اتفاق افتاد؟ جامعه ما در زمان ماساسیان چه کیفیتی داشته؟ حکومت ما چه شکلی داشته؟ هر چند که همه می‌دانیم حاکم اراده‌یک نفر بوده ولی یک نفر که نمی‌توانسته همه اینها را انجام دهد. کارها کمایش به نوعی تقسیم می‌شده. کار لشکری داریم، کار کشوری داریم، کار نظامی داریم، کار مذهبی داریم، کار تجاری داریم، همه اینها را که یک نفر نمی‌توانسته انجام دهد. ساختار حکومتی چگونه بوده است؟ ساختار اندیشه چه جور بوده؟ اگر بخواهید مثلاً جامعه ایران عصر صفوی را تجزیه و تحلیل کنید، حداقل باید با مسائل جامعه شناسی آشنازی هرچند سطحی داشته باشید که بدانید اصلاً چه مسئله‌ای قابل طرح هست یا نیست؟ کما این که مثلاً در کتاب‌های قدماء که نگاه کنید می‌بینید اینها تاریخ یک مردم نیست بلکه تاریخ یک شخص است که چه کارهایی انجام داده، یعنی شخص اول مملکت، جنگ کرد، شکست خورد، متحد شد، شاه عباس غلان کس را کشت و امثال اینها. مورخان مانعی تو انسنده بتویستند، جرأت هم نداشتند یا شاید در کو و ژرف بینی نمی‌کردند، به همین جهت برای آشنازی با جزئیات مسائل و از جمله زندگی اجتماعی لازم است به سراغ منابعی مانند سفرنامه‌ها بروید.

تواریخ قدماًی ما در حقیقت کارنامه سلاطین هستند. اما امروزه وقتی می‌گوییم تاریخ ایران، تنها یک قسمت از آن تاریخ سلاطین است، بقیه اش جامعه ایرانی است که ما از آن به کلی غافل بوده‌ایم و به آن پرداخته‌ایم. شما باید به عنوان معلم تاریخ نظری فی الجمله

در تماس است، تنها باید طرف دیگر قضیه را هم به دانش آموز نشان دهید و او را متوجه کنید، که دانش آموز نگوید که چرا فتحعلی شاه شکست خورد و عهدنامه ترکمنچای را بست؟

البته وقتی شما در سطوح بالا می خواهید معلم شوید تاریخ اروپا و مملک مجاور را می خوانید و حتی تاریخ چین و ژاپن را. این خیلی جالب توجه است و این کار به این جهت است که معلم خود را در فضای بزرگ تری به نام دنیا قرار دهد، نه فضای محدودی مثل ایران یا تهران. این چیز دیگری است. اما حال اگر یک مطلب تاریخی را برای شاگرد می خواهیم سر کلاس بررسی کنیم و اگر مطلب تماسی دارد با یک عامل خارجی، علل آن قضیه، باید به طور کامل و همه جانبی بررسی شود. شاگرد باید بفهمد که اگر نادر هم بود در جنگ با روس‌ها شکست می خورد. در عکس‌هایی که موجود هست، سربازان آغا محمدخان هنوز با همان خود و همان کمان که در تعزیه‌ها می بینیم، مسلحند. با این سلاح‌ها که به جنگ توب نمی شود رفت. هر که ببرد شکست می خورد. ساده است، جنگ علم است با جهل، جنگ اطلاع است با بی اطلاعی. خوب معلوم است که شکست می خوریم. هر کسی باشد شکست می خورد. وقتی صحیح این مطلب را گفته شاگرد مطالب را خوب درک می کند. به هر حال جواب این سؤال شما این است که آن جایی که صرف‌آثاریخ خودمان است هیچ دلیلی ندارد که بخواهیم تاریخ فرنگ را بپاریم، اما در جایی که موضوع دو طرفه است، شما تا آن طرف را ندانید این یکی رانمی توانید درست متوجه شوید. این است که برای داشجو یا دانش آموز روش بکنید که هلا سیستم حکومت تزار چگونه بوده با در زمان شاه سلطان حسین چه شد و غیره. همه اینها هم در حد فهم شاگرد. لازم نیست زیادتر بگوییم. اینها را به زبان خود او در هر سطحی که هست به او بگویید و یادآوری کنید که متأسفانه در مقابل یک چنین دشمنانی ما در جهت صنعت نجنيبدیم، در مسائل علمی نجنيبدیم، در نتیجه آنها که به جنگ ما آمدند با آخرین سلاح‌ها و ماشین‌های نظامی مجده بودند، اما ما چون غفلت کرده بودیم چیزی نداشتیم، به همین جهت شکست خوریدیم. اما شجاعت سرباز ایرانی را همان مورخانی که راجع به شکست ما نوشته اند، ستوده‌اند. این راهم به او بگویید که بفهمد که این شکست‌ها نتیجه قصور در مسائل علمی یا مسائل سیاسی بوده است و یا سایر چیزهای دیگر ...

- استاد اگر اجازه بفرمایید کمی به عقب تبرگردیدم. از کسانی که در زمینه تألیف کتب درسی تاریخ کار کردند یکی هم مرحوم عباس اقبال بود. در این باره توضیحی بفرمایید.

* وقتی مرحوم اقبال شروع کرد اساساً هیچ کتابی در زمینه علوم جدید نبود و تاریخ هم به این صورتی که جنابعالی از مادها شروع می کنید تا هخامنشیان و غیره، مطرح نبود. تاریخ نخستین خدیوی که کشور گشود، سر پادشاهان کیومرث بود. آن تاریخ انسانه ای سینه به سینه منتقل می شد. در نامه خسروان که در زمان ناصرالدین

شاه نوشته شد تاریخ به همین صورت آمد. این تاریخ که شما الان در نظر دارید و خوانده اید به صورت مادها و هخامنشیان، اینها نتیجه مقدار زیادی کاوش‌های باستان‌شناسی است و مقداری نتیجه توجه به منابع یونانی و غیره ... ما که هیچ کدام از اینها را نداشتم. عباس اقبال و دیگران در ۱۳۰۴ ش. آمدند و این کتاب‌ها را نوشتند. باید حق این افراد را هر کسی در نظر داشته باشد.

اینها آمدند اوین بار کتاب نوشتند. مرحوم اقبال برای هر کلاس متناسب با برنامه‌ای که آن زمان مورد قبول بوده است، مطلب نوشته. یک چغروفایی اقتصادی هم نوشته. اینها خیلی قبل از این بود که اساساً کار به تکثیر کتاب‌های درسی بکشد. این آغاز راه بود، آن هم برای آن چند مدرسه. در تهران بیش از سه یا چهار مدرسه متوسطه نبود. دارالفنون بود و شرف بود و علمیه و ثروت بود که شد ایرانشهر. تا سال ۱۳۴۴ ش. یعنی ۲۰ سال بعد از این که اقبال آن کتاب را نوشته، در کرج میزان مؤسسه‌های فرهنگی همان بود که عرض کردم. یعنی یک مدرسه متوسطه سه کلاسه آن هم فقط برای مردان. - بیخشید استاد، این کتاب‌ها که مرحوم اقبال نوشته آیا کتاب‌های ملی بودند؟ یعنی تک تألیف بود؟ این که بعد آمدند و گفته شد تألیفی بشود به خاطر مشکلات اجرایی بود یا نه؟ یا می خواستند صاحب نظران بیشتری وارد کار شوند؟

* نه خیر بحث صاحب نظران نبود. روزگاری که زمان اقبال بود دانش آموزان تاریخ را بیشتر و بهتر می خوانند و هرچه زمان گذشت گفته این مفصل است، یک جای آن را زندن، معلمان هم دوست داشتند که هم کار ساده تر شود و هم شاگردان راضی تر. به همین جهت از خود بنده هم یک بار خواستند که یکی از کتاب‌های اقبال را تلخیص کنم.

- خود شما که در مدرسه شرف مظفریه تحصیل می کردید همان کتاب‌های مرحوم اقبال را می خواندید؟

* بله، یک مختص‌سری تاریخ قبل از اسلام، یک مختص‌سری تاریخ ایران باستانی در یک جلد. غیر از این ایران باستان که مرحوم پیرنیا نوشته بود. یک دوره هم که همین کتاب‌های مرحوم اقبال و دیگران آمدند دیگری نبود، البته بعدها یک عده ای مثل فرمودی و دیگران آمدند دوره تاریخ اروپا را کشور به کشور ترجمه کردند، مثلاً تاریخ فرانسه، انقلاب فرانسه و این گونه چیزها به تدریج پیدا شد. از روز اول هیچ کدام از اینها نبود و ما چاره‌ای نداشتم جز این که همان تاریخ اساطیری را بخوانیم.

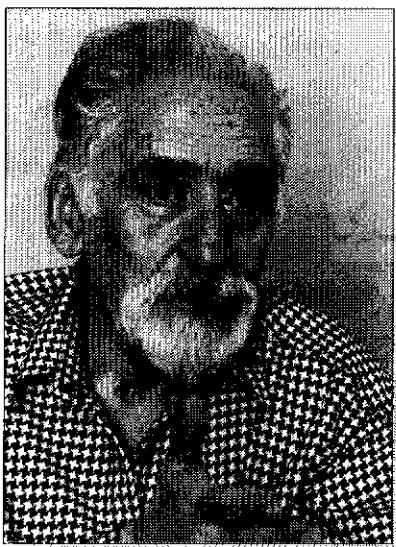
- استاد حال که بحث از مرحوم اقبال و قزوینی شد، این چه سری است که ادبیات ما مثل مرحوم اقبال - علامه قزوینی و از متأخرین مثل مرحوم دکتر زرین کوب (یا حتی خود جنابعالی که کارتان با ادبیات پیوند داشته است)، این همه گرایش به تاریخ وجود دارد و اتفاقاً جزء سرآمدان در این رشته هم هستند؟ این آیا یک چیز ایرانی است یا جهانی؟

هم همان‌ها را کپی می‌کند و وقتی معلم شد به کس دیگری درس می‌دهد. هیچ کدام از معلمین تاریخ ما به متن مراجعه نکرده‌اند، هیچ کدام متن نخوانده‌اند. معلوم است که در این شرایط درس تاریخ یک چیز سرسری است. الان هم اساساً به قصد دیواری می‌کشند بین تاریخ و ادبیات. ما چنین دیواری نداشتیم. این مسئله را فکر نمی‌کردیم همان قدر که در متونی که به اسم متون تاریخی نوشته‌اند (که ضمناً ادبی هم هستند) تاریخ هست، در متون ادبی نیز می‌توانید مسائل تاریخی پیدا کنید. شما دیوان امیر معزی را بینید، می‌بینید که در مধ فلان کس و فلان کس، اسم بسیاری از افراد را می‌برد که شاید شما در تاریخ توانید پیدا کنید. من یک نفر را نمی‌شناسم که بگوید تاریخ می‌شناسم اماً ادبیات نمی‌دانم. یعنی اصلاً این دواز هم جدا نمی‌شوند.

- استاد اجازه بفرمایید اشاره‌ای داشته باشیم به یکی از آثار شما. شما کتابی درباره کریم خان زند برای جوانان نوشته‌ید، حالا سؤال این است که از میان این شاهان چه طور شد که جنابعلی زندگی کریم خان را نوشته‌ید؟ درباره کریم خان چه چیز خاصی وجود داشت که جنابعلی به آن توجه داشتید؟

*
مرحوم
دکتر رضوانی
(خوب می‌دانید که
او هم در ابتدامعلم
وزارت آموزش و
پژوهش بود) یک
روز مرا دید و
گفت که طرحی
هست که ما تاریخ
ایران را،
قسمت‌های
 مختلف آن را، با
زبان ساده بنویسیم
برای جوان‌ها.

شما هم اگر دوست دارید شرکت کنید. گفتم بدلم نمی‌آید و صحبتی شد که چه بنویسیم، من گفتم من کریم خان را می‌نویسم. چون یک مقدار هم دیگران نوشته بودند. خود مرحوم رضوانی تاریخ مشروطیت را نوشته بود. آقای دکتر دبیر سیاقی، جلال الدین خوارزمشاه را نوشته و مرحوم غلامحسین یوسفی کتاب ابوالسلام خراسانی را نوشته بود، من هم کریم خان را انتخاب کردم و بنا را گرفتم بر این که این پادشاهان، یعنی همه کسانی که صاحب قدرت می‌شوند، به مناسبت همین که انسان هستند، خطای می‌کنند و کسی نیست که جلوی آنها را بگیرد. لاجرم خطاهایشان از آدم‌های عادی بیشتر است، ولی این یکی (کریم خان) به اصطلاح خیر الظالمه بوده



* جهانی بودن آن را نمی‌دانم، اما این را می‌دانم که این موضوع مربوط است به یک برهه خاصی از زمان. به نظر من اینها کسانی هستند که همراه با مشروطیت و آن آزادی بیان و تعلیمات و با همه گرفتاری‌ها، در آن دوره معین پیدا شدند و بعد هم تالی پیدا نکردند، مثل مرحوم بديع الزمان (فروزانفر) - مرحوم بهمنيار - مرحوم فاضل (تونی) - سيد کاظم اسرار، اينها کسانی بودند که هر کدام در کار خودشان استاد بودند، علاقه‌مند بودند، سرآمد بودند و تا آن جایی که توانستند بدون چشم داشتند مادی کار کردند و لابد این طرز تربیتشان بود که وجودان کار داشتند. دلشان برای جامعه می‌سوخت، به این مملکت علاقه داشتند و تا آن جا که توانستند کوشیدند و هرچه را که داشتند عرضه کردند و هر کدام از اینها را که نگاه می‌کنند همین را می‌بینند. بعضی از آن‌ها مثل مرحوم بديع الزمان به سنا هم رفتند و سناخور هم شدند، اما مرحوم اقبال به هیچ وجه به این کارها نپرداخت. بعد هم شاگردان این کسانی که شما ذکر کردید مثلاً صفا - خانلری - دکتر کیا - دکتر معین، اینها اولین کسانی هستند که مدرک دکتری در این کشور گرفتند. آن وقت هم می‌دانید که اساساً فوق لیسانس در میان نبود. از همان لیسانس به دکتری می‌رفتند. چون تعداد آنها کم بود و معلمان هم اینها را می‌شناختند و استعدادشان را هم می‌دانستند به اینها اجازه می‌دادند در صورت تقاضایشان به دوره دکتری بروند. رساله‌های اینها هم در هر رشته که بود ارزشمند بود، در هر رشته‌ای یک عدد ای بودند که به دانش سرای عالی می‌رفتند و درس می‌خواندند. اینها با جان و دل کار می‌کردند بدون این که در بند این باشند که حقوقشان کم شد یا زیاد شد. این شور و عشق و علاقه بود که عرض کردم من در مرحله ابتدایی در سیمای سید محسن خلیل رضوی دیدم و بعد هم این افراد بودند که به تدریج آمدند و شدن دکتر معین تاریخ به بند و حال از بند به کجا می‌رسد معلوم نیست. درست است که لیسانس من ادبیات است، من هم این متون را به عنوان آثار ادبی خواندم. اما الان شما کسی را نمی‌توانید پیدا کنید یک دوره حبیب السیر را یک دوره روضه الصفار را، یک دوره مثلاً ناسخ التواریخ سپهر را خوانده باشد. ما چیزی به نام مورخ نداشتیم. همه این ادبیات که در دستگاه‌های دولتی کار می‌کردند، یا به صرافت طبع خود که مقداری به عنوان صله بگیرند، تاریخ آن مخدوم خود یا ارباب یا خانواده ارباب را می‌نوشتند، یا به آنها دستور داده می‌شد که تو چرا تاریخ مارا نمی‌نویسی او هم می‌نوشت. ما چیزی به عنوان مورخ نداشتیم، بنابراین تاریخ ما از بطن ادبیات ما درآمده است. اگر شما ادبیات ندانید تاریخ نمی‌توانید یاد بگیرید، یعنی به متن نمی‌توانید مراجعه کنید. شما تاریخ را از روی مقداری از یادداشت‌هایی که بند باعجله برداشته ام برای این که کلاس فردایم را اداره کنم نمی‌توانید بفهمید. بعد هم همین یادداشت‌هارا اگر شما نگه داشتی و معلم شدی و از روی همان‌ها به شاگردت شفاهی گفتی با جزو گفتی. شاگردت

است یعنی کمتر از دیگران آدم کشته و بیشتر از دیگران در فکر مردم بوده. اختصاص کریم خان از این لحاظ است که حتی خودش هم گفته است که مرا خدا فرستاده برای این که یک آرامشی برای مردم باشم چون می‌دانید که ۲۰ سال بعد از صفویه بیشتر به جنگ و درگیری و ناامنی گذشته بود. در این دوران از هر طرف افرادی سردار آوردن و چون کسی نبود که به اصطلاح جلوگیری کند هر کس ۵۰ یا ۶۰ سوار گیر می‌آورد سر به شورش برمی‌داشت و ادعای حکومت می‌کرد. کریم خان توانت اینها را یکی را به مهر بعضی را به قهر بعضی را به لطف و بعضی را به عنف از صحنه خارج کند. خودش شاه شد و تازه عنوان شاه را پذیرفت و گفت من وکیل الرعایا هستم. شما در تاریخ سلطنتی او کمتر آدم کشی می‌بینید، نه این که اصلاً نیست ولی خیلی کم است. این مرد اولین کسی است که به نظر من برای مردم حساب باز کرده است و به همین جهت من به او علاقه مند شدم. هم زندگیش ساده بود و هم نخواست به مردم تجاوز کند و مال آنها را بگیرد.

- بیخشید استاد به نظر شما یک مؤلف کتاب درسی تاریخ باید چه ویژگی هایی داشته باشد که برای بچه های تاریخ بنویسد؟ همین طور یک معلم تاریخ؟

* مؤلفان کتاب های درسی باید اولاً میزان درک و فهم بچه هارا در نظر بگیرند، میزان قدرتشان را (برای این که درس های دیگری هم دارند) در نظر بگیرند و بعد هم حقایق تاریخی را بنویسند، یعنی تصویرات و غرض ها و دریافت ها و پیش داوری های خود را به شاگرد القا نکنند و تاریخ را با توجه به مردم هر رایه و در هر زمان برای بچه ها بنویسند یا بگویند. در ضمن این مطلبی که عرض می کنم عام است، چون معلم ریاضی هم باید همین طور باشد، معلم فیزیک هم باید این گونه باشد. تا آن جایی که می تواند مقام اجتماعی خود را محترم بداند. به هر حال معلم تأثیرگذار است بر روحیه شاگرد. شاگرد، بخصوص در سال های او، اگر دیده باشد، می گوید: خاتم حساب گفته است! یا: خانم تاریخ گفته است! یعنی حرف او را اوگین و آخرین می داند. پس او (معلم) یک مسؤولیت خطیزی دارد. باید حرف یاوه نزند، کاری خلاف شؤون معلمی نکند، لیاسش را متوجه باشد که چگونه پوشد، رفتارش، گفتارش ... چون باید این تصور را داشته باشد که بچه ها دوست دارند مانند او بشوند. در آن سینین آرزوی بچه ها این است که معلم خود را در یک عظمتی بیستند، بخصوص در سینین پایین. خوب اینها اگر دیدند معلمشان متنین است، حرف زشت نمی زند، خوب طیعتانست به او و درس و سخشن رغبت پیدا می کنند. بنده حالان نمی خواهم از خودم بگویم، ولی نمی دانم دیدید که یک بزرگداشتی گرفتند برای من (خوب یک چند تا از این روزنامه ها نوشتد)، من واقعاً شرمنده شدم. سالان پر شد. راهروها که پر بود هیچ، ایوان هم پر بود. توی همان سالنی که من داشتم حرف می زدم عله زیادی ایستاده بودند که من واقعاً خجل

شدم. خوب اینها برای چه آمده بودند؟ دانش علمی من؟ هرگز بلکه من اساساً اصلاً نه به این مسائل می نازم و نه به اصطلاح در این وادی می تازم. شاید لطفشان از این جهت بود که اینها دیده بودند که من آن چیزهایی که به بچه ها می گوییم خود به آن عمل می کنم. اگر به بچه ها گفته بودم: دروغ نگویید، تملق و چاپلوسی نکنید و ... اینها دیده بودند که من خودم هم این کار را نکرده ام. من هم بشرم، و خطای این کنم؛ اما سعی می کردم که خطای نکنم. یک نفر از کرمان با طیاره آمده بود تا مثلاً به آن مجلس مذکور برسد. تا ارادیدم، گفت: الان من اجازه می خواهم بروم به ساعت پرواز طیاره ام برسم. یعنی این قدر بول داده و آمده و ... مگر من چه کاری برای اینها کردم؟ فقط همه دیدند که من اگر گفتم پاک و درست باشید، خودم هم سعی کردم (عرض می کنم سعی کردم نه این که رسیدم به آن مرحله). اگر شاگردان دیدند مثلاً معلم گفت: در تاریخ، فلانی چاپلوسی کرده این شعر را گفته و بعد خودم این کار را بکنم، خوب طیعتاً به من ایمان ندارند، علاقه ندارند. می گویند عیب دیگران را می گیرد، عیب خود را متوجه نمی شود. من تصور این است.

- جناب استاد در زندگینامه شما اشاره شده بود که جنبالی یک کتاب درباره اعلام و اسامی تأثیف کرده اید. چون این کتاب های خیلی به درد معلمان و شاگردان می خورد می خواستیم پرسیم که ما جراحت چه بود؟

* منظور اعلامی تاریخی است. رئیس قبلی اینجا (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی) که یک وقت شاگرد خودم بود و او گین کسی بود که دکترای تاریخ از دانشگاه آزاد گرفت (دکتر کمال حاج سید جوادی) به من گفت: وزارت ارشاد می خواهد تعین کند که برای چه کسی سمتیار باید بگیریم؟ یا یک روز بگیریم یا دو روز بگیریم؟ بسته به اهمیت آن شخص. لذا مایک کتابی می خواهیم که به فهمیم بزرگان قوم ما چه کسانی هستند تا برای آنها مراسمی اقامه کنیم بسته به شخصیت اشان. ما هم یک کتابی تهیه کردیم در این مورد یعنی شرح حال بزرگان فرهنگی، بعد از ما گرفتند دست دیگری دادند و کتاب به صورت دیگری درآمد. الان جلد سوم چاپ شده، جلد چهارم هم چاپ می شود. بعد از آن، من به این فکر افتادم که دانش آموز یا دانشجوی تاریخ در طی مطالعاتش (اگر مطالعه ای بکند) گاه بر می خورد به بعضی اسامی تاریخی و نمی داند این نام کیست و شرحش چیست؟ چه زمانی بوده؟ و چه کرده است؟ این بود که این طرح را پیشنهاد کردم و پذیرفتند که ما از ابتدای تاریخ، تمام کسانی را که کاره ای بودند و در تاریخ ایران به نحوی اسمشان آمده است، اینها را به صورت کتاب لغت می بینید معنی را نوشه و توضیح داده که اشتقاق و مثلاً ریشه پهلوی آن چه بوده است. فکر کردم چنین کتابی تهیه کنم که دانشجو و قوی مثلاً می خواند "تفتمش" بداند و بفهمد که او که بوده. این را شروع کردیم از آغاز تاریخ ایران تا سال ۱۳۰۰ هـ. ش و

معتمدالدوله؟ بنابراین ما این کار را هم شروع کردیم که مربوط به یک دوره ۱۳۰ ساله است. حدود ۸۰۰۰ فیش هم تهیه کرده‌ام؛ اما دیگر نمی‌توانست بنویسم. الان هم چشمم آب آورده و باید معالجه کنم. به هر جا مراجعه کردم هیچ کس نپذیرفت که کار ما را انجام دهد ما هم کنار گذاشتیم. با این حال هنوز خودم نامید نشده‌ام.

شما نگاه کنید این فیش‌ها هست و این کتاب‌ها.

- استاد نظر شما درباره کتاب‌هایی که الان در بازار تحت عنوان

تاریخ چاپ می‌شود چیست؟

* من تقریباً به هیچ کدام از اینها اعتقاد ندارم. چون اینها بیشتر کتاب‌سازی است. ۱۰ صفحه از یک کتاب رایا، ۲۰ صفحه از یک کتاب دیگر یا، ۴۰ صفحه از یک کتاب سومی را بر می‌دارند و خیلی هم همت کنند تیرهایش را عوض می‌کنند برای این که رد گم کنند، و الا همان است و بعد هم اینها را سر هم می‌کنند. یک مقدار مسائل عوامانه و عوام پسند هم در آن می‌گنجانند تا مردم عوام بخوردند. چون برای اینها اصلاً اعلانی تاریخ و اشاعه تاریخ مهم نیست. قصدشان تهیه یک مرمر درآمد است که پول تولید کند. آن ناشر هم چون می‌بیند که کتاب عوام پسند است و مردم می‌خرند و به چاپ چندم هم می‌رسد، چاپ می‌کند. بنده به هیچ کدام از اینها اعتقاد ندارم. اصلاً چه طور می‌شود که یک آدمی ظرف مثلاً دو سال این همه کتاب ببرون بدهد؟ کجای آن را می‌تواند بخواند؟ خوب شما نگاه کنید من برای جلد اوگ کتاب ایران و جهان، ۲۴۰ منبع و مرجع معرفی کردم. مراجعتی را که از آنها استفاده کردم، نه این که فقط یک لیست داده باشم. همه جا نوشتم؛ هم زیرش نوشتم، هم آخرش و هم یک فهرست منابع داده‌ام و این نتیجه ۳۰-۴۰ سال کار من است. چه طور یک آدمی می‌تواند در ظرف یک سال این همه کتاب بتواند؟ بنده به هیچ کدام از اینها اعتقاد ندارم نه به اینها و نه به آنها که به اسم مرحوم ذبیح الله منصوری چاپ می‌شود، هیچ کدام را اعتقاد ندارم. برای این که آن مرحوم خلی زحمت کشید، کار کرد، خیلی ترجمه کرد. خود بنده از نوشته‌های ایشان بسیار استفاده کردم، بخصوص تاریخ اروپا و باشر روانی که داشتم. اما این کتاب‌ها هیچ معلوم نیست که چقدر شناخته شده‌اند. و تازه‌آن صاحب کار اصلًا وجود دارد یا وجود ندارد؟! چون در کتاب «خواجه تاج دار» آن شخص فرنگی (مؤلف) آش رشته و قورمه سبزی را جوری تعریف می‌کند که بنده که ایرانی هستم و ۷۰ سال خورده‌ام نمی‌توانم آن طور تعریف کنم. آخریک فرنگی چه طور می‌تواند آن قدر دقیق و به این صورت بتواند؟

- استاد با تشکر از شما که وقت خود را در اختیار مجله گذاشتید.

* من هم مشترکم، موفق باشید.

اکنون در مراحل آخری است که بعد باید ویراستاری دقیق تری بکنیم و همه را یک دست تر بکنیم که انشاء... در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی چاپ شود. یک کتاب دیگری را من بردۀ ام در آن شب تجلیل، شاید منظور شما آن است. می‌دانید که یکی از مختصات تاریخ فاجاریه القاب است. القاب از قدیم وجود داشته. «فلیپ لوبل» در فرانسه به معنای «فلیپ قشنگ»، یا در تاریخ اسلام «ذوالشهادتین» که پیغمبر اکرم به یکی از صحابه که این شخص آنقدر ثقه بود که حرفش به عنوان دو شاهد پذیرفته می‌شد لقب داده بود یا «حمزه سید الشهداء». خود کلمه سید الشهداء لقب است، اینها را داشته ایم. چنان که عمیدالملک کندری، خواجه نظام الملک، لقب است. ولی آن وقت هایخیلی کم بود و لقب داران شناخته می‌شدند چون چندتایی بیشتر نبودند. اما در دوره قاجاریه این القاب به وفور پیدا می‌شود. چه آنها یکی که کار مثبت می‌کرند لقب می‌گرفتند و بعضی‌ها هم که پول زیادی داشتند هر دفعه لقب بالاتری می‌گرفتند، مثل فتح... خان سپه‌دار رشتنی که چندین لقب داشته: سردار منصور، سalar اکرم و القاب دیگر... این القاب در زبان مردم آن روزگار جای آن شخص سپه‌دار رشتنی که چندین لقب داشته: سردار منصور، سalar اکرم و القاب دیگر... این القاب در زبان مردم آن روزگار جای آن شخص نمی‌شد گفت «محمدعلی خان» می‌باشد مثلاً گفته شود «سردار افخم». خوب در طی دوره قاجاریه القاب به افراد دیگر منتقل می‌شد. یعنی جنابعلی که یک لقب داشتید اگر مغضوب دستگاه دولت نبودید لقبتان بلا فاصله منتقل می‌شد به پسر بزرگشان، لقب پسر بزرگ تر هم به پسر کوچک تر داده می‌شد اما اگر به علتی مورد غضب دستگاه دولتی قرار می‌گرفتند، همان طور که اموالان مصادره می‌شد و امیتیازاتتان را می‌گرفتند، لقبتان را هم می‌گرفتند و می‌دادند به کس دیگری. این است که شما در تاریخ مثلاً پنج تا «رکن الدوله» می‌بینید، اما معلوم نیست کدام رکن الدوله. دانشجوی دکتر ادر حدی نیست که بتواند همه آنها را تشخیص دهد. می‌باشد اول این کسی که لقب معتمدالدوله گرفت «نشاط اصفهانی» است. سید عارف بزرگواری از دوره فتحعلی شاه و چون او فرزندی یا کسی را نداشته فرد دیگری به نام «عباس قلی خان جوانشیر» از مردم گنجه و شوش که سلطان اویس میز را نام داشته وقتی ممال ایران بود شد معتمدالدوله. بعد از او فرهاد میرزا لقب معتمدالدوله گرفت. معتمدالدوله چهارمی می‌شود پسر فرهاد میرزا که سلطان اویس میرزا نام داشته پنجمی می‌شود «عبدالعلی میرزا» برادر چهارمی که چون سلطان اویس میرزا دیگر ظاهرآ مرده بوده. ششمین «سنجر میرزا» پسر آن که ظاهرآ سلطان گرفت و چند سالی با درد و ناراحتی سر کرد و بالاخره خود را کشت. این جا شش تا معتمدالدوله داریم، تازه‌یکی هم در اصفهان است، «ابراهیم میرزا» پسر ظل السلطان. حال وقتی شما در کتاب می‌خوانید معتمدالدوله، نمی‌دانید کدام

